نگرشي در روايات سيدحسني

نجم الدين طبسي

چکيده

در بين احاديث مهدويت، تعدادي از روايات به بحث علائم ظهور اختصاص دارد كه بخشي از اين روايات، به بحث «حسني» پرداخته است.

بيشتر رواياتي كه درباره «حسني» وارده شده، ضعيف است و برخي نيز از نظر متن دچار اشكالند ؛ لذا آنچه مي‌توان از مجموع اين روايات به دست آورد، اين است كه وجود و خروج شخصي به نام حسني از جمله علائم ظهور است؛ اما ديگر ويژگي‌ها و خصوصيات وي با توجه به ضعف روايات، قابل اعتماد نيست. اين پژوهش بخشي از سلسله مباحث خارج مهدويّت است كه در مركز تخصصي مهدويّت توسط استاد نجم‌الدين طبسي تدريس شده و پس از بازنگري براي استفاده عموم، در اختيار فصلنامه قرار گرفته شد.

كليد واژه‌ها: مهدويت، علائم ظهور، روايات، حسني، خروج حسني.

مقدمه

در كتب روايي، روايات فراواني درباره موضوع مهدويت ذكر شده است. برخي تعداد آنها را بالغ بر 7000 روايت دانسته‌اند كه اين تعداد از نظر ما صحيح نيست. بنابر آنچه كه در كتاب معجم احاديث الامام المهدي آورديم تعداد آنها 1436 يا 1439 روايت است. آياتي كه بر حسب تأويل يا تفسير، مرتبط با مهدويت مي‌شوند نيز حدود 400 آيه است ؛پس در مجموع، بالغ بر 1840 آيه و روايت در اين زمينه وجود دارد.

نگرشي در روايات سيد حسني

از مجموع روايات فوق، حدود سيصد روايت، در كتب اربعه آمده است كه بيشتر آن‌ها در كافي و من لا يحضره الفقيه ذكر شده، البته قسمتي از آن در تهذيب، و در استبصار هم به صورت نادر آمده است.در اين ميان، هفت يا هشت روايات به موضوع «سيد حسني» پرداخته‌اند[1] كه در اين مقاله، به بحث درباره آن خواهيم پرداخت.

روش بحث

براي ارائه اين بحث، ابتدا به سراغ كتب اربعه رفته و به كنكاش روايات موضوع مورد بحث مي‌پردازيم. پس از دستيابي به روايات، به برخي از شروح كتب اربعه مراجعه كرده و به بعضي از اقوال و آرا اشاره مي‌كنيم. براي تكميل بحث، از كتب معتبر و دست اول شيعه نيز استفاده خواهيم كرد. اگر روايات مذكور در كتب اهل سنت نيز آمده باشد ـ فقط براي آشنايي با آنها ـ به آن كتب نيز مراجعه مي‌كنيم.

در ادامه به بررسي سندي روايات مي‌پردازيم و پس از فراغت، متن روايات را مورد دقت و تأمل قرار خواهيم داد. در پايان نيز به جمع بندي مباحث و اخذ نتيجه مي‌پردازيم.

ضرورت بحث

امروزه سخن از منجي آخرالزمان و دادگستر جهان، ورد زبان هر دوست و دشمن است. دوستان، مشتاقانه در پي جاده‌هاي انتظار و فرا رسيدن دولت يار هستند و دشمنان، درصدد ايجاد مانع بر سر راه ظهور مظهر عدالت، حامي مستضعفان و درهم كوبنده مستكبرانند، آنان كه مي‌دانند با طلوع خورشيد عدالت، ديگر جايي براي چپاول، غارت، ظلم و ستم، باقي نخواهد ماند.

يكي از راه‌هاي مقابله با مهدويت، ايجاد انحراف در اين آموزه اصيل اسلامي است. چند سال قبل در اسرائيل، مراكزي تشكيل شد تا به تحقيق در باره مهدويت (باور مسلمانان درباره منجي آخرالزمان) بپردازند. آنان روايات را بررسي مي‌كنند كه يكي از نتيجه‌هاي اين بررسي‌ها، پيدايش افرادي است كه خود را نايب امام زمان عليه السلام، فرزند آن حضرت، يماني، سيد خراساني و… مي‌نامند. چندي پيش شخصي ادعا كرده بود كه «سيد حسني» است و برخي روزنامه‌هاي آمريكا با او مصاحبه كردند. ادعا اين بود كه اين آقا، سيد حسني و امام دوازدهم است؛ او فرزند امام زمان است و اول او ظهور مي‌كند و پس از وي پدرش (امام سيزدهم) ظهور خواهد كرد. مستند اين آقا برخي روايات بود.اگر در باره روايات و اين گونه مباحث شناخت كافي و لازم را داشته باشيم، با قدرت و سرعت بيشتري مي‌توانيم از اين گونه انحرافات جلوگيري كرده و به روشنگري و ايجاد بصيرت در جامعه بپردازيم.

روايات درباره «سيد حسني»

روايت اول:

و عنه )محمد بن يحيي( عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن يعقوب السراج قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام: متي فرج شيعتكم؟ قال: قال: اذا اختلف ولد العباس و وهي سلطانهم و طمع فيهم من لم يكن يطمع فيهم و خلعت العرب اعنتها و رفع كل ذي صيصية صيصيته و ظهر الشامي و اقبل اليماني و تحرك الحسني و خرج صاحب هذا الامر من المدينه الي مكه بتراث رسول اليه صلي الله عليه و آله و سلم… و يستأذن الله في ظهوره فيطّلع علي ذلك بعض مواليه فيأتي الحسني فيخبره الخبر فيبتدر الحسني الي الخروج فيثب عليه اهل مكه فيقتلونه و يبعثون برأسه الي الشامي فيظهر عند ذلك صاحب الامر فيبايعه الناس و يتبعونه… (كليني، 1365: ج 8، ص 224، ح285)؛

يعقوب سراج از امام صادق عليه السلام پرسيد: «گشايش شيعيان شما چه زماني است؟» حضرت فرمود: وقتي بين بني عباس اختلاف بيفتد و سلطنت آن‌ها سست شود و در آن‌ها طمع كند كسي كه در اين سطح نيست (كه به تسخير حكومت بپردازند) عرب، از حكومت سرپيچي مي‌كنند و هر صاحب قدرتي وارد ميدان مي‌شود. شامي ظهور مي‌كند و يماني رو مي‌كند و حسني حركت مي‌كند و صاحب الأمر از مدينه به طرف مكه خروج مي‌كند، در حالي كه ميراث رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم با او است… و از خداوند، اذن ظهور مي‌خواهد. برخي دوستان حضرت مطلع مي‌شوند و خبر به حسني مي‌رسد و او به خروج مبادرت مي‌كند كه اهل مكه بر او يورش مي‌برند و او را مي‌كشند و سرش را براي شامي مي‌فرستند. در اين زمان، صاحب الامر ظهور مي‌كند و مردم با ايشان بيعت كرده و همراه مي‌شوند….

بررسي سند

مرحوم مجلسي از اين روايت با عنوان «صحيح» ياد مي‌كند (مجلسي، 1379: ج26، ص154)؛ اما برخي درباره «يعقوب سراج» اشكالاتي را بيان كرده‌اند كه در ادامه به آن مي‌پردازيم:

1. ابن غضائري وي را تضعيف كرده، لذا روايت ضعيف است.

2. نام يعقوب سراج بين «يعقوب سراج كوفي» و «يعقوب بن سالم احمر» مشترك است.

در پاسخ به اشكال اول مي‌توان گفت بنابر برخي مباني، استناد اين كتاب به ابن غضائري مورد ترديد است؛ لذا به تضعيفات اين كتاب نمي‌توان اعتماد كرد. مرحوم آيت الله خويي مي‌فرمايد كه به دليل عدم اثبات انتساب اين كتاب به ابن غضائري، بر آن‌چه از اين كتاب نقل مي‌شود، اعتمادي نيست (خوئي، 1410: ج20، ص156). ضمن اين كه بر فرض صحت انتساب اين كتاب، تضعيف ابن غضائري نمي‌تواند در برابر توثيق نجاشي و… مقاومت كند.

اشكال دوم نيز بدين گونه قابل حل است كه مسأله از دو حال خارج نيست، يا اين‌كه هر دو نفر آن‌ها يكي هستند كه در اين صورت، مشكلي وجود ندارد، چرا كه يعقوب سراج را نجاشي، شيخ مفيد و ابن شهر آشوب توثيق كرده‌اند، يا اينكه «يعقوب سراج» غير از «يعقوب بن سالم احمر» است كه در اين صورت هم مشكل قابل حل است، چرا كه هر دو نفر توثيق شده‌اند (ر.ك: خويي، همان: ج20، ص127و 134و 155). البته برخي نيز احتمال داده‌اند «يعقوب سراج» همان «يعقوب بن ضحاك» باشد (خوئي، همان: ص156) كه اين نيز مشكلي ايجاد نمي‌كند؛ چرا كه يعقوب بن ضحاك تضعيف نشده است. نكته ديگري كه در توثيق يعقوب سراج مي‌توان به آن تمسك جست، نقل ابن محبوب (از اصحاب اجماع) از ايشان مي‌باشد كه بنا بر برخي از مباني، نقل اصحاب اجماع، بر وثاقت دلالت دارد؛ لذا به اين بيان، وي توثيق شده و ديگر اشكالي به سند وارد نمي‌شود.

در ضمن او خادم امام صادق عليه السلام نيز بوده است و بعضي از اين قضيه، حُسن حال و مدح او را استفاده كرده‌اند (خويي، همان: ج20، ص142).

بررسي متن

از اين روايت، به چند مطلب مي‌توان پي برد:

1. حركت سيد حسني يكي از علائم ظهور است؛ چرا كه وقتي از امام سوال مي‌شود: ‏‏‏‏‏‏‏«گشايش شيعه چه زماني اتفاق مي‌افتد؟ حضرت اموري را بر مي‌شمارد كه يكي از آن‌ها حركت سيد حسني است و پس از ذكر اين امور، مي‌فرمايد «وخرج صاحب هذا الامر» كه مرحوم مازندراني اين جمله را جزاي عبارت قبل (اذا اختلف…) مي‌داند (مازندراني، 1421: ج 12، ص 301).

2. دو حركت توسط سيد حسني آغاز مي‌شود كه يكي از آن‌ها به مدت كوتاهي پيش از خروج و ديگري پس از ظهور اتفاق مي‌افتد. در بخشي از روايت آمده است: «و تحرك الحسني و خرج صاحب هذا الامر» كه به حركت قبل از خروج اشاره دارد و روايت، درباره كيفيت اين حركت توضيحي نداده است. در بخش ديگر روايت آمده است وقتي خبر ظهور حضرت به او مي‌رسد، حسني به خروج مبادرت مي‌كند كه در اين حركت، كشته خواهد شد.

3. حركتي توسط حسني آغاز مي‌شود كه مبدا‎‏ اين حركت مشخص نيست، اما در ادامه، به مكه منتهي مي‌شود. البته برخي شروع اين حركت را از مكه و به انگيزه خروج مي‌دانند كه با ظاهر روايت سازگار نيست.

4. زمان حركت حسني بسيار نزديك به زمان ظهور حضرت است، زيرا در روايت بيان شده است كه حسني حركت مي‌كند و امام عليه السلام نيز از مدينه به سوي مكه روانه مي‌شود. وقتي امام به مكه مي‌رسد، خداوند اذن ظهور مي‌دهد. وقتي اين خبر به حسني مي‌رسد، مبادرت به خروج مي‌كند و كشته مي‌شود و سپس امام عليه السلام ظهور مي‌كند.

5. در روايت، به مثبت يا منفي بودن شخصيت سيد حسني يا بر حق بودن يا نبودن حركتش، اشاره مستقيمي نشده است، اما از قرائني مي‌توان حدس زد شخصيتي مثبت بوده و حركت وي بر حق باشد، زيرا اولاً‌در روايت آمده است كه «پس اذن ظهور داده مي‌شود و بعضي از دوستان حضرت باخبر مي‌شوند و خبر به سيد حسني مي‌رسد…»، از اين كه برخي از موالي و دوستان حضرت از «اذن ظهور» مطلع مي‌شوند و خبر را به سيد حسني مي‌رسانند، معلوم مي‌شود وي نيز از خواص است كه از اين خبر مهم آگاهي مي‌يابد؛ چرا كه اطلاع از «اذن ظهور» امري نيست كه همگان از آن مطلع شوند بلكه خود ظهور علني است. البته برخي مرجع ضمير در «مواليه» را سيد حسني دانسته‌اند (مازندراني، همان: ج 12، ص 302). در اين صورت، معناي روايت چنين مي‌شود كه برخي دوستان سيد حسني از اذن ظهور مطلع مي‌شوند و به او خبر مي‌دهند. در چنين صورتي نيز احتمال صورت اول به قوت خود باقي است و بلكه تقويت هم مي‌شود؛ چون وقتي دوستان سيد حسني از خواص باشند، خودش جايگاه ويژه‌اي خواهد داشت.

ثانياً: وي توسط اهل مكه كشته مي‌شود و سرش براي سفياني فرستاده مي‌شود. با توجه به اين كه سر او براي سفياني فرستاده مي‌شود، معلوم مي‌شود او از دشمنان سفياني است، اما اين كه او از دوستان امام زمان عليه السلام نيز باشد، قطعي نيست؛ زيرا معلوم نيست هر كس با سفياني مخالف باشد، حتماً با امام زمان عليه السلام موافق خواهد بود.

6.در باره سرنوشت سرنوست سيد حسني چنين گفته شده است كه به دست مردم مكه كشته شده و سرش براي سفياني فرستاده مي‌شود؛ زيرا مردم مكه با حركت اهل بيت عليهم السلام موافقتي نداشته و ندارند، بلكه در زمان ظهور، از مخالفان هستند و حضرت با آن‌ها مقابله خواهد كرد.

روايت دوم

عن اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام قال، تختلف ثلاث رايات… و تسير الجيوش حتي تصير بوادي القري في هدوء و رفق و يلحقه هناك ابن عمه الحسني في اثني عشر الف فارس فيقول: يا ابن عم أنا احق بهذا الجيش منك، انا ابن الحسن و انا المهدي. فيقول المهدي عليه السلام: بل انا المهدي. فيقول الحسني: هل لك من آية فنبايعك؟ فيؤمي‌المهدي عليه السلام الي الطير فتسقط علي يده و يغرس قضيباً في بقعة من الارض فيخضر و يورق. فيقول له الحسني: يابن عم هي لك و يسلم له جيشه و يكون علي مقدمته و اسمه علي اسمه… (مقدس شافعي، 1416: ص21).

سپاهيان حركت مي‌كنند تا با آرامش به وادي القري مي‌رسند. آن جا پسر عمويش همراه دوازده هزار سواره به او محلق ‌شده و مي‌گويد: ‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏«اي پسر عمو! من به اين سپاه، از تو سزاوارترم: من فرزند حسن، و من مهدي هستم». امام مهدي عليه السلام مي‌فرمايد: «بلكه من مهدي هستم». حسني مي‌گويد: «آيا نشانه‌اي بر ادعاي خود داري، تا با تو بيعت كنيم؟» حضرت مهدي عليه السلام به پرنده‌اي )كه در آسمان در حال پرواز بود( اشاره مي‌كند و پرنده روي دست حضرت مي‌نشيند و عصايي در زمين فرو مي‌كند و آن عصا سبز مي‌شود و برگ مي‌دهد. حسني مي‌گويد: «اي پسر عمو اين سپاه، از آن تو است» و سپاهش را تسليم امام عليه السلام مي‌كند و….

بررسي سند

اولين كسي كه اين روايت را نقل كرده، سلمي شافعي ـ از علماي اهل سنت ـ در كتاب عقدالدرر است كه در قرن هفتم مي‌زيسته. وي اين روايت را به صورت مرسل و بدون سند نقل كرده است. پس ازوي هم متقي هندي در كتاب برهان و ديگران اين روايت را از عقد الدرر نقل كرده‌اند. ميان علماي شيعه نيز اولين بار، مرحوم حائري يزدي در الزام الناصب با عنوان خطبه البيان آورده است. پس اين روايت، از نظر سند ضعيف است.

بررسي متن

1. سيد حسني از اولاد امام حسن مجتبي عليه السلام است و احتمالاً به همين علت او را حسني مي‌گويند.

2. سيدحسني شخصيت مهمي است كه دوازده هزار نيرو تحت امر او است.

3.وي، انسان حق مداري است كه وقتي حقيقت برايش مشخص مي‌شود، آن را به راحتي مي‌پذيرد.

4.او ابتدا ادعاي مهدويت دارد كه پس از ارائه معجزات از سوي حضرت، از ادعاي خود منصرف مي‌شود. البته مي‌توان اين مسأله را چنين توجيه كرد كه او ادعاي مهدويت نداشته و فقط قصد داشته حقيقت را براي يارانش روشن كند. اين توجيه، در روايات ديگر مؤيد دارد.

روايت سوم

اقول روي في بعض مؤلفات اصحابنا عن الحسين بن حمدان عن محمد بن اسماعيل و علي بن عبدالله حسني عن ابي شعيب و محمد بن نصير (عن ابي شعيب محمد بن نصير)[2] عن عمر بن الفرات عن محمد بن المفضل عن المفضل بن عمر قال سألت سيدي الصادق عليه السلام… ثم يخرج الحسني، الفتي الصبيح الذي نحو الديلم يصيح بصوت له فصيح يا آل احمد اجيبوا الملهوف و المنادي من حول الضريح. فتجيبه كنوز الله بالطالقان كنوز و‌اي كنوز ليست من فضة و لا ذهب بل هي رجال كزبر الحديد علي البر‌اذين الشهب بأيديهم الحراب. و لم يزل يقتل الظلمة حتي يرد الكوفة و قد صفا اكثر الارض فيجعلها له معقلاً فيتصل به و بأصحابه خبر المهدي عليه السلام و يقولون يا بن رسول الله من هذا الذي قد نزل بساحتنا؟ فيقول اخرجوا بنا اليه حتي ننظر من هو و ما يريد؟ و هو والله يعلم انه المهدي و انه ليعرفه ولم يرد بذلك الامر الا ليعرف اصحابه من هو؟ فيخرج الحسني فيقول ان كنت مهدي آل محمد فأين هراوة جدك رسول الله و خاتمه و بردته و درعه الفاضل و عمامته السحاب و فرسه اليربوع و ناقته العضباء و بغلته الدلدل و حماره اليعفور و نجيبه البراق و مصحف اميرالمؤمنين؟ فيخرج له ذلك. ثم يأخذ الهراوة فيغرسها في الحجر الصلد و تورق و لم يرد ذلك الا ان يري اصحابه فضل المهدي عليه السلام حتي يبايعوه. فيقول الحسني الله اكبر مد يدك يا بن رسول الله حتي نبايعك. فيمد يده فيبايعه و يبايعه سائر العسكر الذي مع الحسني الّا اربعين ألفاً اصحاب المصاحف المعروفون بالزيديه. فانهم يقولون ما هذا الّا سحر عظيم. فيختلط العسكران فيقبل المهدي عليه السلام علي الطائفة المنحرفة فيعظهم و يدعوهم ثلاثة ايام. فلايزدادون الا طغياناً و كفراً فيأمر بقتلهم فيقتلون جميعاً ثم يقول لأصحابه: لاتأخذوا المصاحف و دعوها و تكون عليهم حسرة كما بدلوها و غيّروها و حرّفوها و لم يعملوا بما فيها. (مجلسي، همان: ج 53، ص16).

مفضل بن عمر درباره امام زمان عليه السلام و اوضاع آينده از امام صادق عليه السلام سؤال مي‌كند و امام در بخشي از پاسخ مي‌فرمايد:

سپس حسني كه جواني خوش چهره است، در اطراف ديلم خروج مي‌كند و با صداي فصيح و رسا مي‌گويد: ‏‏‏‏‏«اي آل احمد ! به داد گرفتار برسيد؛ به داد كسي برسيد كه از اطراف ضريح ندا مي‌دهد (يعني خودش)‏‏‏‏‏‏». گنج‌هاي خداوند از طالقان به او پاسخ مي‌دهند. گنج‌ها و چه گنج‌هايي كه از نقره و طلا نيست، بلكه مرداني هستند همانند پاره‌هاي آهن سوار بر اسب‌هاي سفيد، در دستشان اسلحه است. ظالمان را مي‌كشند، تا اين كه وارد كوفه مي‌شوند و بيشتر سرزمين‌ها فتح مي‌شود و آن سرزمين‌ها را براي فتوحات ديگر، دژ محكم قرار مي‌دهد.

سپس خبر ظهور امام مهدي عليه السلام به او و يارانش مي‌رسد. اصحاب به حسني مي‌گويند: ‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏ «اي پسر رسول خدا ! اين شخص كيست كه به قلمرو ما وارد شده است؟‏‏» حسني مي‌گويد: ‏«برويم ببينيم او كيست و چه مي‌خواهد؟‏‏‏‏‏‏‏‏» به خدا قسم ! اين در حالي است كه او مي‌داند اين شخص، مهدي است و او را مي‌شناسد، ولي با اين كارش مي‌خواهد او را به اصحابش بشناساند. حسني خارج مي‌شود و مي‌گويد: ‏«‌اگر تو مهدي آل محمد هستي، كجا است چوب دستي جدت رسول خدا و انگشترش و لباسش و زره‌اش كه فاضل نام داشت و عمامه‌اش به نام سحاب و اسبش به نام يربوع و شترش به نام عضباء و قاطرش به نام دلدل و الاغش به نام يعفور و اسب اصيلش به نام براق و كجا است مصحف اميرالمؤمنين؟» سپس (امام) آن‌ها را براي او مي‌آورد و آن چوبدستي را در سنگ فرو مي‌كند و فوراً به درختي سبز تبديل مي‌شود.

حسني با اين كارها مي‌خواهد فضيلت و برتري امام مهدي عليه السلام را به اصحابش نشان دهد تا با او بيعت كنند. حسني مي‌گويد: ‏‏‏‏‏«الله اكبر !‌اي پسر رسول خدا ! دستت را دراز كن، تا با تو بيعت كنيم». پس دستش را دراز مي‌كند و حسني و لشكرش با او بيعت مي‌كنند، مگر چهل هزار نفر از اصحاب مصاحف كه معروف به زيديه بودند[3] و مي‌گويند اين كارها سحري عظيم است.

دو لشكر (امام زمان و حسني) متحد مي‌شوند و امام مهدي عليه السلام رو به گروه منحرف (زيديه) مي‌كند و آن‌ها را موعظه مي‌كند و سه روز آن‌ها را (به حق) دعوت مي‌كند، اما جز اين كه طغيان و كفر آن‌ها زياد مي‌شود، نتيجة ديگري ندارد؛ لذا امام عليه السلام به قتل آنها دستور مي‌دهد و همة آن‌ها كشته مي‌شوند. سپس امام به اصحاب خود مي‌فرمايد: ‏«قرآن‌ها را (از گردن آنها) نگيريد و رهايشان كنيد، تا حسرتي باشد براي آن،‌ها همچنان كه آن را تغيير دادند و تحريف كردند و به آن عمل نكردند…».

بررسي سند

سند اين روايت، از چند جهت قابل بررسي و تأمل است كه بدان اشاره مي‌كنيم:

1. مرحوم مجلسي در آغاز مي‌فرمايد: «روي في بعض مؤلفات اصحابنا» يعني در بعضي از نوشته‌هاي علماي شيعه روايت شده است كه مشخص نيست از كجا نقل مي‌كند.

2.درباره حسين بن حمدان، نجاشي گفته است: ‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏«الحسين بن حمدان الخصيبي الجنبلاني ابو عبدالله كان فاسد المذهب ‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏» (نجاشي، همان: ص 49، ش159).

شيخ طوسي در رجالش ايشان را در ضمن «من لم يرو عنهم» آورده است (طوسي، همان: ص11 و ص 197).

ابن غضائري مي‌گويد: الحسين بن حمدان الحصيني الجنبلائي ابو عبدالله كذاب فاسد المذهب صاحب مقالة ملعونة لا يلتفت اليه (ابن الغضائري، 1364: ص 6).

ابن داوود نيز او را در قسم دوم ذكر كرده و درباره‌اش گفته است: كان فاسد المذهب (ابن داوود، 1383: ص233 و ص291).

مرحوم مامقاني نيز بعد از نقل كلمات نجاشي و شيخ طوسي و ديگران اضافه مي‌كند كه مرحوم مجلسي در الوجيزه او را تضعيف كرده است[4] (مامقاني، چاپ سنگي: ج 22، ص 29) و در كتاب الحاوي در شمار ضعفا آورده شده است، ولي در تعليقه (تعليقه بهبهاني بر منهج المقال) مرحوم بهبهاني گفته است «ان كونه من مشايخ الاجازة يشير الي الوثاقة»[5] يعني بهبهاني خواسته بدين طريق ايشان را توثيق كند، كه البته بايد گفت اين مسأله، مبنايي است و برخي آن را موجب وثاقت مي‌دانند و برخي ديگر اين مبنا را نپذيرفته‌اند. ضمن اينكه، بر مبناي گروه اول نيز اشكال ديگري وارد مي‌شود كه مرحوم مامقاني به آن اشاره كرده و مي‌فرمايد:

شيخ اجازه بودن، در كشف از وثاقت، به منزلة اصل است و افساد افرادي مثل نجاشي در مذهب اين شخص به منزلة دليل است. و چون اصل نمي‌تواند در مقابل دليل مقاومت كند، پس اظهر ضعف اين شخص است.

مرحوم تستري نيز درباره ايشان مي‌گويد:

ظاهراً او در سال 296ق كه عده‌اي جمع شدند تا مقتدر را خلع كنند و ابن معتز را به جاي او بنشانند ـ كه البته موفق نشدند ـ از فرماندهان لشكر بني عباس بوده است. جزري مي‌گويد: در اين حادثه، عجائبي است، از جمله اين كه ابن حمدان علي‌رغم شدت تشيعش و تمايلش به علي عليه السلام و اهل بيت عليهم السلام سعي در بيعت براي ابن معتز داشت، در حالي كه او (ابن معتز) انحراف از علي عليه السلام و غلو در نصب داشت (تستري، همان: ج 3، ص 440).[6]

در تهذيب المقال در دفاع از حسين بن حمدان گفته شده است:

اينكه شخصيتي مثل تلعكبري ـ كه از چهره‌هاي معروف بوده در اصحاب ما، ثقه و مورد اعتماد است و طعني دربارة او وارد نشده ـ از او روايت نقل مي‌كند، با اين كه اين شخص كذاب و صاحب مقالة ملعونه باشد، منافات دارد (ابطحي، همان: ج2، ص 254).

در پاسخ به اين كلام مي‌گوييم: با توجه به آن كه تلعكبري شخصيتي جليل است، اما از اصحاب اجماع نيست و فقط نقل اصحاب اجماع ـ بنابر برخي مباني ـ مي‌تواند شاهد بر وثاقت باشد.

3. ابي شعيب محمد بن نصير (ابي شعيب و محمد بن نصير): در سند روايت آمده است: «عن ابي شعيب و محمد بن نصير» در نسخة ديگر دارد: «عن ابي شعيب محمد‌بن نصير» كه بنابر هر دو احتمال، روايت، دچار ضعف خواهد بود.

احتمال اول: روايت دو طريق داشته باشد يكي «ابو شعيب» و ديگري «محمد بن نصير».

نام ابو شعيب محاملي را نجاشي دو بار در كتابش ذكر كرده است، يكي در اسم‌ها تحت عنوان صالح بن خالد محاملي كه كنيه‌اش ابوشعيب است و ديگر در باب كنيه‌ها كه در اين قسمت، او را توثيق كرده است. شيخ هم در رجال خود بعد از اين كه مي‌گويد از اصحاب امام كاظم عليه السلام است او را توثيق كرده است ولي بايد بگوئيم ابو شعيب مشترك است بين ثقه و غير ثقه و مشخص نيست شخص مورد نظر ما كدام يك از آن‌هاست؛ پس مشكل ما در طريق اول حل نمي‌شود.

اما در طريق دوم يعني «محمد بن نصير» در احتمال دوم بحث مي‌كنيم.

احتمال دوم: طريق روايت يكي باشد و ابو شعيب، كنيه محمد بن نصير باشد.

كشي دربارة محمد بن نصير گفته است:

عده‌اي قائل به نبوت محمد بن نصير نميري شدند؛ به دليل اين كه ادعا كرد نبي و رسول است و حضرت علي بن محمد عسكري او را فرستاده است. قائل به تناسخ بود و دربارة ابو‌الحسن عليه السلام غلو مي‌كرد و قائل به ربوبيت آن حضرت بود. او به اباحه محارم قائل بود و نكاح مرد با مرد را حلال مي‌دانست. شخصي او را در حال همجنس بازي ديد، در حاليكه او مفعول واقع شده بود. وقتي او را عتاب كرد محمد بن نصير در پاسخ گفت: اين كار لذت دارد؛ نيز موجب تواضع و ترك تكبر است (كشي، 1348: ص827).

اين احتمال، ضعف ديگري هم دارد و آن اين كه هيچ كس براي محمد بن نصير كنيه ابو شعيب را ذكر نكرده است، اگر چه در الهداية الكبري و مستدرك وسايل گفته شده است: ابو شعيب محمد بن نصير (بدون واو).

در كتاب الهداية الكبري تاليف حسين بن حمدان اين روايت آمده است كه از نظر متن با روايت بحارالانوار فرق مي‌كند. اگر علامه مجلسي اين روايت را از الهداية الكبري نقل كرده باشد، احتمال دوم تقويت مي‌شود (خود مرحوم مجلسي هم به كتاب الهداية الكبري خيلي اعتناي زيادي ندارد).

بررسي متن

متن اين روايت همانند متن روايت قبل است، با اندكي تفاوت كه در خاتمه به آن اشاره خواهيم كرد.

روايت چهارم

مرحوم علامه مجلسي ذيل روايتي كه به عنوان روايت سوم ذكر كرديم، روايتي را نقل مي‌كند بدين ترتيب:

روي الشيخ حسن بن سليمان في كتاب منتخب البصائر هذا الخبر هكذا: حدثني الاخ الرشيد محمد بن ابراهيم بن محسن الطارآبادي انه وجد بخط ابيه الرجل الصالح ابراهيم بن محسن هذا الحديث الاتي ذكره و أراني خطه و كتبته منه و صورته الحسين بن حمدان و ساق الحديث كما مر الي قوله: لكأني انظر اليهم علي البراذين الشهب بأيديهم الحراب يتعاوون شوقاً الي الحرب كما تتعاوي الذئاب. اميرهم رجل من بني تميم يقال له شعيب بن صالح فيقبل الحسين عليه السلام فيهم….

بررسي سند

اين روايت از نظر سند، همانند روايت قبلي ـ به سبب حسين بن حمدان ـ دچار ضعف است.

بررسي متن

در اين روايت آمده است كسي كه با امام مهدي عليه السلام روبه رو مي‌شود، امام حسين عليه السلام است، نه سيد حسني كه در اين صورت، روايت از بحث ما خارج است؛ ولي در منتخب بصائر الدرجات كه منبع اين روايت است، به جاي حسين، «الحسني» آمده است كه در اين صورت، مرتبط با بحث مي‌شود.

روايت پنجم

عن فتن السليلي بسنده: حدثنا الحسن بن علي المالكي قال: حدثنا ابو النصر علي بن حميد الرافعي قال حدثنا محمد بن الهيثم البصري قال: حدثنا سليمان بن عثماط النخعي قال: حدثنا سعيد بن طارق عن سلمة بن انس عن الاصبغ بن نباته قال خطب اميرالمؤمنين علي عليه السلام خطبة فذكر المهدي و خروج من يخرج معه و اسمائهم فقال له ابو خالد الحلبي صفه لنا يا اميرالمؤمنين. فقال علي عليه السلام: ألا انه اشبه الناس خلقاً و خلقاً و حسناً برسول الله صلي الله عليه و آله و سلم… و يلحقه الحسني في اثني عشر الفاً فيقول له أنا أحق بهذا الأمر منك. فيقول له هات علامات دالة. فيؤمي الي الطير فيسقط علي كتفه و يغرس القضيب الذي بيده فيخضر و يعشوشب. فيسلم اليه الحسني الجيش و يكون الحسني (خويي، همان، ج 3، ص 104؛ ابن طاووس، 1400: ص145، ب79).[7]

بررسي سند

1. اين روايت را از ميان عالمان شيعه و سني فقط سيد بن طاووس نقل كرده است و وي نيز از كتاب سليلي نقل مي‌كند. سيد بن طاووس در مقدمه كتابش، تاريخ نسخة اصل (كتاب سليلي) را سال 307 ق معرفي مي‌كند و اين، در حالي است كه سيد بن طاووس در قرن هفتم مي‌زيسته است. سيد در ادامه مي‌گويد: ‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏«اين نسخه به خط سليلي در مدرسة معروف به تركي در جانب غربي واسط است‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏».[8]

چه كسي گفته اين نسخه اصل است و چه كسي گفته اين دست خط سليلي است؟ چه كسي آن را نقل كرده است؟ مي‌فرمايد كسي كه گفته، خود شاهد آن بوده است و اين، يعني اين كه روايت مرسل است.

از سوي ديگر سيد بن طاووس مي‌فرمايد: من صحت مطالب كتاب را تأييد نمي‌كنم (ابن طاووس، 1416: ص104).[9]

2. پس از تتبعي كه انجام داديم، هيچ مطلبي دربارة ابو صالح سليلي پيدا نكرديم.

3ـ. در بخشي از سند روايت آمده است «حدثنا …» و در بخشي ديگر گفته است «عن …» يعني روايت معنعن است كه در آن، احتمال تدليس و انقطاع زياد است.

4. سلمه بن انس، ازاشخاص مجهول است.

بررسي متن

متن اين روايت نيز همانند روايت قبل است كه ما را از بررسي مجدد بي‌نياز مي‌كند.

روايت ششم

اخبرنا ابو محمد المحمدي عن محمد بن علي بن الفضل عن ابيه عن محمد بن ابراهيم بن مالك عن ابراهيم بن بنان الخثعمي عن احمد بن يحيي بن المعتمر[10] عن عمرو بن ثابت عن ابيه عن ابي جعفر عليه السلام ـ في حديث طويل ـ قال: يدخل المهدي الكوفة و بها ثلاث رايات قد اضطربت بينها فتصفو له. فيدخل حتي يأتي المنبر و يخطب و لا يدري الناس ما يقول من البكاء و هو قول رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم: كأني بالحسني و الحسيني و قد قاداها فيسلمها الي الحسيني فيبايعونه… (طوسي، 1411: ص468).[11]

حضرت مهدي وارد كوفه مي‌شود، در حالي كه سه پرچم ـ كنايه از سه گروه و جريان ـ در آن جا است كه با هم اختلاف دارند. آن‌ها اختلافات را كنار مي‌گذارند و تابع امام مي‌شوند. امام، منبر مي‌رود و خطبه مي‌خواند و مردم از شدت گريه متوجه حرف‌هاي ايشان نمي‌شوند و اين كلام رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم است كه: ‏‏‏‏‏«‌گويا مي‌بينم حسني و حسيني نهضت را رهبري مي‌كنند.‏‏‏‏» آنگاه (حسني) پرچم را به حسيني تسليم مي‌كند و با او بيعت مي‌كند.

بررسي سند

دو نفر در سند اين روايت دچار مشكل هستند:

1. ابراهيم بن بنان خثعمي: وي مهمل است؛ يعني در كتب رجالي اسمي از او به ميان نيامده است.

2. عمرو بن ثابت: اگر وي همان ابوالمقدام باشد مشكلي ندارد، اما اگر غير از او باشد، مجهول است.

بررسي متن

اين روايت با چند روايتي كه پيش‌تر ذكر كرديم، همخواني ندارد؛ مخصوصاً با روايتي كه از كتاب كافي نقل شد. در آن روايات، صحبت از حسني و حسيني نبود؛ اما اين جا دو نفر هستند و محوريت هم با حسيني است؛ مگر اين كه بگوييم منظور از حسيني همان امام مهدي عليه السلام است. آن روايات، محل وقوع حادثه را مسير عراق يا خود مكه بيان مي‌كرد و اين روايت، خود عراق را بيان مي‌كند.

روايت هفتم

و في خطبة الملاحم لأميرالمؤمنين عليه السلام التي خطب بها بعد وقعة الجمل بالبصرة قال: يخرج الحسني صاحب طبرستان مع جم كثير من خيله و رجله حتي يأتي نيسابور فيفتحها و يقسم ابوابها ثم يأتي اصبهان ثم الي قم فيقع بينه و بين اهل قم وقعة عظيمة يقتل فيها خلق كثير فينهزم اهل قم فينهب الحسني اموالهم و يسبي ذراريهم و نسائهم و يخرب دورهم فيفزع اهل قم الي جبل يقال لها وراردهار فيقيم الحسني ببلدهم اربعين يوماً و يقتل منهم عشرين رجلاً و يصلب منهم رجلين ثم يرحل عنهم (مجلسي، همان: ج 57، ص 215).

حسني، صاحب( = حاكم )طبرستان با نيروهاي زيادي از سواره نظام و پياده نظام خروج مي‌كند، تا اين كه به نيشابور مي‌رسد و شهر را فتح كرده و آن را تقسيم مي‌كند. سپس به اصفهان مي‌آيد و بعد از آن به قم وارد مي‌شود و بين او و اهل قم درگيري بزرگي صورت مي‌گيرد كه عده زيادي كشته مي‌شوند و قمي‌ها شكست مي‌خورند. حسني اموال آن‌ها را غارت مي‌كند و بچه‌ها و زنانشان را اسير مي‌كند و خانه هايشان را خراب مي‌كند. اهل قم فرار مي‌كنند و به كوهي به نام وراردهار )اردهال( پناه مي‌برند. حسني چهل روز شهر را اشغال مي‌كند. بيست نفر را مي‌كشد و دو نفر را به دار مي‌آويزد و از آن جا مي‌رود.

بررسي سند

مرحوم مجلسي ظاهراً‌ اين روايت را از ترجمه تاريخ قم نقل مي‌كند.[12] مؤلف تاريخ قم مردي جليل القدر و معاصر شيخ صدوق بوده است. اين كتاب به دست ما نرسيده و فقط ترجمه آن ـ كه چهار صد سال بعد نوشته شده ـ در اختيار ما است.

مرحوم مجلسي اصلاً به سند و اين كه روايت را از كجا نقل كرده است، اشاره‌اي نمي‌كند.

بررسي متن

آيا اين روايت، جزء روايات حسني است يا از روايات معارض به شمار مي‌آيد؟ ظاهراً بايد از روايات معارض محسوب شود. از نظر دلالت، احتمال مي‌رود مربوط به داعي الحق و قضاياي زيدي‌ها باشد.

روايت هشتم

و باسناده )اقول: وروي في كتاب سرور اهل الايمان عن السيد علي بن عبدالحميد باسناده( عن عثمان بن عيسي عن بكر بن محمد الازدي عن سدير قال: قال لي ابو عبدالله عليه السلام: يا سدير الزم بيتك و كن حلساً من احلاسه و اسكن ما سكن الليل و النهار. فاذا بلغ أنَّ السفياني قدخرج فأرحل الينا ولو علي رجلك، قلت جعلت فداك هل قبل ذلك شي؟ قال نعم و اشار بيده بثلاث اصابعه الي الشام و قال: ثلاث رايات: راية حسينية و راية اموية و راية قيسية فبيناهم )علي ذلك( اذ قد خرج السفياني فيحصدهم حصد الزرع ما رأيت مثل قط (مجلسي، همان: ج 52، ص 270).[13]

امام صادق عليه السلام به سدير فرمود: ‏‏«در جريان‌ها و قيام‌ها وارد نشو، بنشين، به زمين بچسب مانند زير اندازي كه از پوست است و در گوشه‌اي مي‌اندازند تا روزها و شب‌ها آرام مي‌گذرند، تو هم آرام باش. اگر خبر به شما رسيد كه سفياني خروج كرده ـ ولو پياد

تاريخ دريافت: 10/9/88

تاريخ تأييد: 20/9/88

[1]. البته ما در اين مقاله نه روايت را بررسي كرده‌ايم كه با توضيحات متن مشخص مي‌شود كه تعداد آنها هفت و يا هشت روايت بيشتر نيست.

[2]. اگر با «واو» باشد، دو طريق خواهد بود و اگر بدون «واو» باشد محمد بن نصير اسم مي‌شود براي أبي شعيب.

[3]. چون قرآن به گردن آويزان كرده بودند، به آن‌ها اصحاب مصاحف گفته مي‌شد.

[4]. مرحوم مامقاني مي‌گويد: «ضعيف» در نزد مجلسي يعني «لم يثبت وثاقته» و منظور ضعيف اصطلاحي نيست.

[5]. «شيخوخة الإجازة كالأصل في الكشف عن الوثاقة، و لاتقاوم الدليل، و إفساد مثل النجاشي لمذهب الرجل دليل فالأظهر ضعف الرجل»؛ اين‌كه گفته «يشير الي الوثاقه» شايد نشانگر آن باشد كه خود ايشان هم نپذيرفته يا حداقل تأمل دارد.

[6]. ظاهراً تشابه اسمي بوده و باعث اشتباه مرحوم تستري شده است؛ چون در موسوعة الطبقات الفقهاء (ج4، ص166) و اعيان الشيعه (ج5، ص491) گفته شده اين شخص ابو علي الحسين بن حمدان بن حمدون التغلبي بوده است؛ ولي به نظر ما اين كلام نيازمند اثبات است.

[7]. روايت ديگري تقريباً با اين مضمون وجود دارد ـ كه البته كامل نيست ـ و آن را طبري در دلائل الامامة از امام صادق عليهم السلام نقل كرده است. متن آن روايت با روايت فوق، تفاوت‌هاي زيادي دارد. (رك: معجم احديث الامام المهدي، ج 4، ص 152، ح 650).

[8]. التصنيف الثاني كتاب الفتن لابي صالح السليلي ابن احمد ابن عيسي شيخ الاحسائي تاريخ نسخه الاصل سنة سبع و ثلاثمأة بخط مصنفها في المدرسة المعروفة بالتركي في الجانب الغربي من واسط من نسخة هي الأصل علي ماحكاه من ذكره أنه شاهدها (ر.ك: الذريعة، ج4، ص189).

[9]. «انا بري من خطره لأنني أحكي ما أجده بلفظه و معناه».

[10]. در بعضي نسخ آمده است: «المعتمد».

[11]. بعد از شيخ طوسي، مرحوم عاملي نباطي بياضي در الصراط المستقيم آن را به اختصار آورده، و نيز مرحوم نيلي در منتخب الانوار المضيئه، حر عاملي در اثبات الهداة، مجلسي در بحار، كاظمي در بشارة الاسلام، اربلي در كشف الغمه، و ابن‌فتال در روضة الواعظين آن را نقل كرده‌اند.

[12]. راجع به تاريخ قم رجوع كنيد به كتاب تا ظهور، ج2، ص305 (تأليف نگارنده).

[13]. اين روايت در ص 303 نيز آمده است؛ اما قسمت مربوط به حسني در آن نيست و كافي و وسائل الشيعه نيز همين روايت را نقل كرده‌اند.